

مقدمه‌ی مؤلف

اصطلاح هوش کلامی را نخستین بار هوارد گاردنر مطرح کرد. او چهار مؤلفه را برای هوش کلامی در نظر می‌گیرد:

۱ **معناشناسی و کاربرد واژگان:** که اولین مؤلفه از هوش کلامی است؛ به این مفهوم که معنا و بار معنایی واژه‌ها را در زبان بدانیم.

۲ **آواشناسی:** دومین مؤلفه که گاردنر به آن اشاره کرد آواشناسی است. در این جا هم اگر بخواهیم به سبک گاردنر به سراغ شاعران برویم، باید بگوییم که قافیه در شعر فارسی، نمونه‌ای از تسلط به آوای واژگان است.

۳ **جمله‌سازی و درک متن:** که توانایی ترکیب و کنار هم قرار دادن کلمات به منظور بیان آنچه در ذهن می‌گذرد و انتقال آن به ذهن مخاطب، همچنین درک درست مطالب گفته‌شده توسط گوینده‌ی یک متن است.

۴ **کاربردهای مختلف واژگان و جملات:** با این که به نظر می‌رسد هر واژه دارای یک معنای مستقل است، اما می‌دانیم که معنی و پیام واژه‌ها بسته به موقعیتی که در آن قرار می‌گیرند تغییر می‌کند. این موضوع حتی درباره‌ی جملات هم صادق است. به عنوان مثال اگر شما پیام ضرب‌المثلی را ندانید، با معنی کردن تک‌تک واژگان، هرگز به مقصود گوینده پی نخواهید برد.

کتاب کوچکی که در دست دارید به منظور تقویت شما در همه‌ی موارد گفته‌شده تهیه شده است. بدون شک تا وقتی دایره‌ی واژگان در هر شخصی گسترده نشود، نمی‌تواند گام‌های بعدی را در این بخش طی کند.

این کتاب در ۸ فصل شامل لغات و معانی (۲۱۰۰ واژه با معنی)، متضادها (۶۸۰ واژه)، هم‌خانواده‌ها (۶۵۰ واژه)، واژگان هم‌آوا (۱۶۸ واژه)، واژگان هم‌قافیه (۲۵۵۰ واژه)، واژگان ایهام‌ساز (۷۰ واژه)، کنایه‌ها با مفهوم (۴۳۰ مورد) و ضرب‌المثل‌ها (۳۵۰ مورد) برای علاقه‌مندان تهیه شده است.

لازم به ذکر است واژگان انتخابی، همگی واژگان مورد استفاده در کتاب‌های درسی مقاطع ابتدایی و متوسطه‌ی اول و یا واژگان استفاده‌شده در متن سؤالات آزمون‌های ورودی مدارس نمونه دولتی و تیزهوشان هستند و سلیقه‌ی شخصی نگارنده در این زمینه نقشی نداشته است.

با آرزوی سلامتی و موفقیت شما

مصطفی باقری - فروردین ۱۴۰۰

فهرست

فصل ۱: لغات و معانی	۷
فصل ۲: متضادها	۷۹
فصل ۳: هم‌خانواده‌ها	۸۷
فصل ۴: واژگان هم‌آوا	۹۵
فصل ۵: واژگان هم‌قافیه	۱۰۱
فصل ۶: واژگان ایهام‌ساز	۱۱۵
فصل ۷: کنایه‌ها	۱۲۱
فصل ۸: ضرب‌المثل‌ها	۱۴۳

medabook.com



فصل دوم | متضادها

متضادها

ث

ثواب ≠ عقاب

ج

جاذبه ≠ دافعه
جاودان ≠ فانی
جزر ≠ مد
جعلی ≠ اصلی
جنگ افروز ≠ صلح طلب
جور ≠ داد، عدل

ح

حاده ≠ منفرجه
حب ≠ بغض
حریص ≠ قانع
حزن ≠ سرور
حسنات ≠ سیئات
حسن ≠ قبح
حیات ≠ ممات

خ

خاضع ≠ متکبر، مغرور
خبره ≠ تازه کار، ناآزموده
خرد ≠ جهالت، سفاهت
خضم ≠ دوست
خلاصه ≠ تفصیل
خوف ≠ رجا
خیر ≠ شر

پ

پخمه ≠ زرنگ
پدافند ≠ حمله
پرطمطراق ≠ ساده
پژمرده ≠ باطراوت، بشاش
پیروزمند ≠ مغلوب
پیری ≠ شباب
پیکار ≠ صلح
پیوسته ≠ گسسته

ت

تأخر ≠ تقدم
تأیید ≠ تکذیب
تبرئه ≠ محکوم
تجلیل ≠ تحقیر
تدافعی ≠ تهاجمی
ترحم ≠ قساوت
ترقی ≠ تنزل
تقویت ≠ تضعیف
تکبر ≠ فروتنی، تواضع
توبیخ ≠ تشویق
تولی ≠ تبری
توهین ≠ تکریم
تهی ≠ پر، مملو
تیمی ≠ انفرادی
تئوری ≠ عملی

د

- دخول ≠ خرج
- درآمد ≠ هزینه
- دلزده ≠ راغب، مایل
- دلسرد ≠ امیدوار
- سفاهت ≠ دانایی
- سفیه ≠ عاقل
- سقوط ≠ صعود
- سم ≠ پادزهر
- سودمند ≠ مضر
- سهولت ≠ دشواری، صعوبت

ر

- راغب ≠ بیزار
- راکب ≠ پیاده
- رواج ≠ کساد
- ریا ≠ صدق

ز

- زهد ≠ فسق
- زیان ≠ سود، منفعت

س

- ستبر ≠ نازک
- ستوده ≠ نکوهیده
- ستیز ≠ صلح
- سخت‌و‌تمند ≠ خسیس
- سخنران ≠ مستمع
- سرشار ≠ تهی
- سرکش ≠ رام
- سرور ≠ خادم، غلام
- سرور ≠ اندوه، غم
- سعادت ≠ ادبار

ش

- شاداب ≠ پژمرده
- شادباش ≠ تسلیت
- شاکر ≠ کافر
- شدید ≠ خفیف
- شرک ≠ توحید
- شرمسار ≠ سربلند، مفتخر
- شروع ≠ ختم
- شعف ≠ حزن
- شک ≠ یقین
- شکست ≠ پیروزی
- شلخته ≠ مرتب
- شوم ≠ خجسته، میمون

ص

- صامت ≠ ناطق
- صبح ≠ شام
- صدق ≠ کذب
- صراحت ≠ کنایه‌گویی
- صرفه‌جو ≠ ولخرج



فصل سوم | هم خانواده‌ها

• علم / عالم / معلوم / تعلیم /
معلم / علوم / اعلام / علامه /
علیم / متعلم / تعلم / اعلامیه /
معلومات
• عنایت / یعنی / معنی / معنوی /
اعتنا
• عنوان / عناوین

غ

• غرق / غریق / غرقاب
• غروب / غرب / مغرب

ف

• فارغ / فراغت / استفراغ
• فضل / فاضل
• فعال / فعالیت
• فکر / افکار / متفکر / فکور / تفکر
• فهمیدن / مفهوم / فهم /
تفاهم / تفهیم

ق

• قدس / مقدس / قداست / تقدیس
• قصد / قاصد / مقصود / مقصد /
مقاصد / اقتصاد

ط

• طایفه / طوایف
• طبیعت / طبیعی / طبع / مطبوع
• طفل / اطفال
• طلب / مطلوب / طالب

ظ

• ظاهر / مظهر / ظهور / مظاهر /
اظهار / ظواهر
• ظلمت / ظلام / مظلّم

ع

• عامل / معمول / عمل / اعمال /
معامله / تعامل / اعمال / عوامل /
عملیات
• عجله / عجل / تعجیل
• عجیب / عجب / اعجاب /
اعجوبه / تعجب / متعجب
• عدل / عادل / عدالت
• عزت / عزیز / عز / معزز
• عظمت / عظیم / اعظم / عظماء /
تعظیم / معظم
• علاج / معالجه
• علایق / معلق / تعلق / متعلق



قطع / مقطع / قاطع / قطعه / مثل / امثال / مثال
مقطوع / محبت / حُب / محبوبه / حبیب / محبوب

محل / محله / محلات

محیط / احاطه

مختلف / خلف / خلافت

خلیفه / خلاف / مخالف / اختلاف

مذاب / ذوب

مراجعة / مرجع / راجع

ارجاع / ترجیع / رجوع

مرمت / ترمیم

مزرعه / زرع / زراعت / مزرع

زارع

مسئله / مسائل

مشاور / مشورت / شورا / شور

مشاوره

مشاهده / شهادت / شهود

شاهد / شهید / مشهد / تشهد

استشهاد / شهد / شهدا

مشهود

مطالب / طلب / طالب

مطلوب / مطالبه

معتدل / اعتدال / متعادل

تعديل

ی

کتاب / کاتب / مکتوب / کتب

مکتب

کشف / کاشف / اکتشاف

مکتشف / مکاشفه / مکشوف

گ

گوینده / گویندگی / گویا

ل

لحظه / لحظات

لذت / لذیذ / التذاذ / تَلَذُّذ

لطیف / لطف / لطفاً / لطیفه

لطافت / ملاطفت

لفظ / تلفظ / الفاظ

لمس / لامسه / ملموس

التماس / مَلْتَمَس

م

متعال / علو / علوی / علی

عالی / اعلی / علیه / معلی

تعالی / اعتلا



فصل چهارم | واژگان هم آوا

واژگان هم آوا

ذَکّی: تیزهوش، با ذکاوت
زَکّی: پاکیزه، پاکدامن

ذَلّت: خواری
زَلّت: لغزش

روضه: باغ
روزه: خودداری از خوردن و آشامیدن، از اعمال دینی

زرع: کاشتن
ذرع: مقیاس طول

ذمائم: سرزنش شده‌ها
ضمائم: پیوست‌ها (جمع ضمیمه)

رسا: رسنده، کامل
رثا: شعر گفتن در سوگ مرده

سِلّاح: اسلحه
صَلّاح: نیکی

سفیر: فرستاده، پیام‌آور
صَفیر: بانگ و صدا

صخره: تخته سنگ
سُخره: ریشخند (تمسخر)، بیگاری

سور: جشن و شادی
صور: بوق

صوت: بانگ و فریاد
سوت: صفیر، هشتک

تصفیه: پاک کردن
تسویه: مساوی کردن

تهدید: ترساندن
تحدید: حد و مرز را مشخص کردن

جذر: ریشه گرفتن
جزر: پایین رفتن آب دریا

خواستن: درخواست و خواهش
خاستن: برخاستن، برآمدن

حایل: آنچه میان دو چیز واقع شود.
هایل: ترسناک

حوزه: ناحیه
حوضه: آبگیر، حوض

حیات: زندگی
حیاط: محوطه‌ی خانه

حَرا: نام یک غار
هُرّا: فریاد مهیب

حزم: دور اندیشی
هضم: گوارش

حَذر: دوری
حَضر: محل حضور

حَرَس: نگهبانان (جمع حارس)
هَرَس: بریدن شاخه‌های زاید درخت



تیزهفتتان = مینی کمپلکس | دانستنی‌های هوش کلامی

صبا: بادی که از شرق می‌وزد.	فارق: جداکننده
سبا: نام شهری در یمن	فارغ: راحت و آسوده
سیف: شمشیر	فطرت: سرشت، طبیعت
صیف: تابستان	فترت: فاصله‌ی میان دو چیز
سنا: روشنی	فرز: چابک
ثنا: ستایش	فرض: تصور
سمن: گل یاسمن	فراغت: آسایش
ثمن: ارزش و قیمت	فراقت: جدایی
سمین: فربه	قدر: ارزش
ثمین: گرانبها	غدر: حيله و فریب
صواب: درست، صحیح و مناسب	قیاس: مقایسه
ثواب: پاداش	غیاث: فریادری
ضیاء: نور و روشنایی	قاضی: قضاوت کننده
ضیاع: زمین‌های زراعتی	غازی: جنگجو، طناب‌باز
عاری: برهنه، لخت، خالی	قضا: تقدیر
آری: بله	غزا: جنگ
غو: فریاد	قلیان: وسیله‌ای برای دود کردن تنباکو
قو: نوعی پرنده	غلیان: جوش و خروش
غرس: کاشتن	قوی: قدرتمند
قرص: محکم، هر چیز گرد	غوی: گمراه

فصل ۷

کنایه‌ها



گاهی به جای نام بردن مستقیم از چیزی، از جمله‌ای که یادآور آن می‌شود استفاده می‌کنیم. کنایه یعنی پوشیده سخن گفتن و اصطلاحاً واژه یا عبارتی است که معنای ظاهری و نزدیک آن موردنظر گوینده نیست؛ بلکه مفهوم دور آن موردنظر است.

۱۵

- از این جهان به جهان دگر شدن ← مردن
- از آن جهان آمده ← از مرگ نجات یافته
- از بام افتادن ← بی پول و ورشکست شدن
- از پای افتادن ← ناتوان شدن
- از پای در آمدن ← کشته شدن، مردن
- از پای در آوردن ← کشتن
- از جا در رفتن ← خشمگین شدن
- از جا کنده شدن دل ← ترسیدن
- از جای شدن ← عصبانی شدن (از کوره در رفتن)
- از چاله به چاه افتادن ← به گرفتاری بدتر دچار شدن، بدتر شدن اوضاع
- از خستگی به جان آمدن ← ناتوان و عاجز شدن
- از خود به در شدن ← از خود بی خود شدن
- از خون، شیر ساختن ← توانا و ماهر بودن
- از دهن افتادن ← سرد و غیرقابل خوردن شدن
- از راه مرو ← فریفته نشو، اشتباه نکن
- از زیر سنگ هم شده ← با تحمل سختی و تلاش بسیار
- از عرش به فرش آمدن ← خوار و ذلیل شدن
- از نیش، نوش ساختن ← ماهر و توانا بودن
- از همه بریدن ← گوشه گیر شدن
- استخوان سوز ← بسیار دردناک و آزاردهنده
- افتاده ← ناتوان و درمانده (یا متواضع)
- افسار گسیخته ← رها شده، شتابان و غیرقابل کنترل
- انگشت خاییدن ← دریغ و افسوس خوردن
- انگشت روی کسی گذاشتن ← نشان دادن یا مدنظر قرار دادن کسی



فصل هفتم | کنایه‌ها

- اوراق شستن ← از بین بردن و پاک کردن نوشته‌ها
- آب از سر گذاشتن ← نترسیدن، ناامید بودن
- آب به دهان خشک شدن ← تعجب کردن، ترسیدن
- آب روی آتش ریختن / آب بر آتش زدن ← آرام کردن اوضاع
- آب شدن کسی ← شرمنده شدن کسی
- آسمان جُل ← بینوا و فقیر
- آسمان گیر شدن ← آشکار شدن، مشهور شدن
- آش و لاش ← زخمی و آسیب‌دیده
- آفتاب تیغ کشید ← آفتاب بیرون آمد و طلوع کرد
- آگنده گوش ← گر، ناشنوا
- آیه‌ی یأس خواندن ← ناامید بودن

ب

- با سر دویدن ← با شوق رفتن
- باب دندان ← مطابق سلیقه و میل
- باد به دست داشتن ← بی‌حاصلی
- بادپا ← سریع
- باریک‌بین ← نکته‌سنج و بادقت
- بال شکسته داشتن ← معلول و ناتوان بودن
- بالا کشیدن ← به زور تصاحب کردن
- بر آب بودن / بر باد بودن چیزی ← ناپایدار بودن چیزی
- بر سر سفره‌ی رنگین کسی نشستن ← مهمان کسی شدن و از قِبل کسی زندگی را گذراندن
- بر فُوران تخیل راه رفتن ← خیال ورزیدن
- بر قدم کسی قدم کشیدن / از قلم کسی رقم کشیدن ← تقلید و پیروی از کسی

فصل ۸

ضرب المثل‌ها



ضرب المثل‌ها نوعی از بیان هستند که معمولاً تاریخچه و داستانی پندآموز پشت آن‌ها نهفته است.

۱۵

- ◀ آب از آب تکان نخوردن: کنایه از آرامش، بدون نگرانی
- ◀ آب از آسیاب افتادن: برقرار شدن آرامش - خاموش شدن سروصدا
- ◀ آب از سر گذاشتن: امید نداشتن - به پایان آمدن کاری
- ◀ آب آمد و تیمم باطل شد: اصل کار آمد و فرع بی‌مورد است.
- ◀ آب توی دلش تکان نمی‌خورد: آرام و آهسته حرکت می‌کند.
- ◀ آب خوش از گلو پایین نرفتن: راحتی نداشتن
- ◀ آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم: هدف و مقصود در نزدیکی ما قرار دارد، اما به دنبال آن می‌گردیم.
- ◀ آب را از سرچشمه باید بست: جلوی ضرر و زیان را از مبدأ باید گرفت.
- ◀ آب زیر پوستش رفته است: کمی چاق شده است - وضع مالی‌اش بهتر شده است.
- ◀ آبشان در یک جوی نمی‌رود: با هم توافق ندارند - با یکدیگر خوب نیستند.
- ◀ آب غوره گرفتن: گریه کردن - گریستن
- ◀ آب کش به کف گیر می‌گوید چقدر سوراخ داری: کسی که خودش عیب بسیار دارد و به اندک عیب دیگری ایراد و خرده می‌گیرد.
- ◀ آبم است و گاوم است، نوبت آسیابم است: در یک فرصت محدود، چندین کار با هم داشتن
- ◀ آب نخوردن چشم: امیدی نداشتن
- ◀ آب و تاب دادن: به موضوعی اهمیت زیادی دادن - اغراق کردن
- ◀ آب در دست داری، نخور بیا: فوق‌العاده عجله و شتاب داشتن
- ◀ آبی از او گرم نمی‌شود: امکان انجام دادن کار از او نیست - نباید به او امیدی داشت.



- ◀ آبی که به زندگی ندید حسین / چون گشت شهید بر مزارش بستند: در زمان لزوم توجهی به کسی نکردن - در غیر زمان به آن پرداختن، مانند نوشداروی پس از مرگ سهراب
- ◀ آتش چون برافروخت بسوزد تر و خشک: در اثر حادثه، گناهکار و بی گناه با هم از بین می‌روند.
- ◀ آتش زیر خاکستر: آرامش موقت - مودی
- ◀ آخر کار خود را کردن: به مقصود خود رسیدن - به هدف خود نائل آمدن
- ◀ آخوند شدن چه آسان و انسان شدن چه مشکل: سواد پیدا کردن راحت است، اما انسان شدن سخت است.
- ◀ آدم باید لقمه را به اندازه‌ی دهانش بگیرد: باید با توجه به توانایی خود، کاری را انجام داد.
- ◀ آدم شاخ در می‌آورد: شدت تعجب - حرف‌های دروغ و غیر قابل قبول
- ◀ آدم گدا این همه ادا: آدم‌های فقیر بیشتر ادا دارند، بیشتر عیب و ایراد می‌گیرند.
- ◀ آدم گرسنه سنگ را هم می‌خورد: به کسی می‌گویند که به بهانه‌ی مطلوب نبودن غذا از خوردن آن امتناع می‌کند.
- ◀ آدم مفت‌خور خوش سلیقه می‌شود: کسی که چیزی را رایگان به دست می‌آورد، بر آن ایراد می‌گیرد.
- ◀ آدم ناشی سُرنا را از سر گشاد آن می‌زند: کسی که از انجام کاری اطلاع ندارد و آن را نادرست انجام می‌دهد.
- ◀ آدم یک‌بار پایش توی چاله می‌افتد: از هر اتفاق و پیشامدی باید عبرت گرفت.
- ◀ آدم یک‌دنده: ثابت و محکم، بیشتر در جهت منفی
- ◀ آرزو را به گور بردن: به هدف و مقصود خود نرسیدن
- ◀ آزموده را آزمودن خطاست: کسی که امتحان خود را پس داده و شناخته شده است، دیگر نیازی نیست دوباره آزموده شود.



- ◀ آسمان به زمین نمی‌آید: اتفاق فوق‌العاده‌ای روی نخواهد داد.
- ◀ آسمان و ریسمان را سر هم بافتن: دو چیز بی‌تناسب را به هم ارتباط دادن - نامربوط گفتن
- ◀ آشپز که دوتا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک: وقتی دو یا چند نفر در انجام کاری دخالت داشته باشند، کار پیش نمی‌رود.
- ◀ آش دهن‌سوز نبودن: مورد مطلوب نبودن
- ◀ آش خوب باشد، کاسه‌اش چوب باشد: اصل مهم است نه فرع.
- ◀ آش کشک خالته، بخوری پاته نخوری پاته: در هر حال مجبور به انجام کاری بودن.
- ◀ آش نخورده و دهن سوخته: کاری انجام نداده، ولی گناهکار شناخته شده
- ◀ آش و لاش کردن: صدمه و آسیب سختی وارد کردن
- ◀ آشی برای کسی پختن: در دسری برای کسی به وجود آوردن.
- ◀ آفتاب لب بام است: مرگ او نزدیک است.
- ◀ آفتابه لگن هفت دست ولی شام و ناهار هیچی: تشریفات، زیاد، ولی اهمیت کار، کم
- ◀ آمد ابرویش را درست کند، چشمش را کور کرد: برای کسی خواست کار خوبی انجام دهد، اما برعکس شد.
- ◀ آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است: کسی که حساب پاکی داشته باشد، ترسی از حساب و کتاب ندارد.
- ◀ آنقدر بایست که زیر پایت علف سبز شود: انتظار کشیدن بدون نتیجه
- ◀ آن وقت که جیک جیک مستانت بود، یاد زمستانت نبود: از قبل باید فکر آینده بود.
- ◀ آویزه‌ی گوش کردن: پندی فراگرفته را به کار بستن
- ◀ آه در بساط نداشتن: کاملاً بی‌چیز و فقیر بودن



فصل هشتم | ضرب المثل‌ها

- ◀ آهسته بیا آهسته برو، گربه شاخت نزن: پنهان کردن مطلب - بی سروصدا انجام دادن کاری
- ◀ اجاق پدر را روشن نگه داشتن: فرزند داشتن، که بیشتر منظور فرزند پسر داشتن است.
- ◀ اجاقش کور است: صاحب اولاد نمی شود.
- ◀ اجل دور سرش می چرخد: وضعیت ناگوار دارد. - نزدیک به مرگ است.
- ◀ احترام امام زاده با متولی آن است: احترام هر کس را باید نزدیکان او حفظ کنند.
- ◀ از آب گل آلود ماهی گرفتن: از هرج و مرج استفاده کردن
- ◀ از این ستون به آن ستون فرج است: گاهی با تغییر موقعیت در زندگی، می توان به موفقیت رسید.
- ◀ از خر شیطان پیاده شدن: لجبازی نکردن
- ◀ از دماغ فیل افتادن: متکبر و مغرور بودن
- ◀ از کاه کوه ساختن: چیز کوچک و بی اهمیت را بزرگ جلوه دادن
- ◀ از کیسه‌ی خلیفه بخشیدن: از مال و ثروت دیگران اعطا کردن
- ◀ از هول حلیم توی دیگ افتادن: به خاطر ذوق و طمع زیاد عجله کردن و دچار ضرر شدن
- ◀ اسب را گم کردن و پی نعلش گشتن: اصل را از دست دادن و به دنبال فرع آن گشتن
- ◀ در دیزی باز است، حیای گربه کجا رفته است: از موقعیت نباید سوء استفاده کرد.
- ◀ اگر دنیا را آب ببرد، فلانی را خواب ببرد: بسیار لاپالای و بی فکر و اندیشه است.
- ◀ اگر کاردش بزنی، خونش بیرون نمی آید: زیادی خشم و غضب
- ◀ اگر کاه از تو نیست، کاهدان از تو است: به آدم پرخور گفته می شود.

- ◀ انگشت در سوراخ زنبور کردن: برای خود، تولید زحمت و دردسر کردن
- ◀ ایراد بنی‌اسرائیلی گرفتن: خرده‌گیری نابه‌جا و غیر وارد
- ◀ این شتری است که در خانه‌ی هر کس می‌خوابد: مرگ برای همه است.
- ◀ این کلاه برای سرش گشاد است: درخور توانایی و لیاقت او نیست.

ب

- ◀ با پا بروی، کفش پاره می‌شود و با سر بروی، کلاه: در هر حال، خرج دارد.
- ◀ با پنبه سر بریدن: با نرمی به کسی آسیب رساندن و صدمه زدن.
- ◀ باد آورده را باد می‌برد: چیزی که به آسانی و رایگان به دست آید، به آسانی هم از دست می‌رود.
- ◀ باد به غبغب انداختن: با غرور رفتار کردن
- ◀ باد در قفس کردن: کار بیهوده انجام دادن
- ◀ بادمجان بم آفت ندارد: مقاومت داشتن در برابر سختی‌ها.
- ◀ با سیلی صورت خود را سرخ کردن: با وجود تنگدستی، ظاهر خود را حفظ کردن
- ◀ با کدخدا بساز و بر ده بتاز: با کسی که در رأس امور است همراه شو و کار خود را پیش ببر.
- ◀ بالاخانه‌اش را اجاره داده است: عقلش کم است.
- ◀ بالای سیاهی رنگی نیست: وضع از این بدتر نمی‌شود.
- ◀ با یک تیر دو نشانه زدن: از یک عمل دو نتیجه گرفتن
- ◀ با یک دست دو هندوانه نمی‌توان گرفت: از دو کار باید یکی را انتخاب کرد و انجام داد.
- ◀ بچه عزیز است و ادب عزیزتر: تقدّم عزت ادب در وجود انسان
- ◀ بزک نمیر بهار میاد، کمبزه باخیار میاد: وعده‌ی بی‌اساس به کسی دادن.
- ◀ برادری به جای خود، بزغاله از یکی هفت صد دینار: معامله و دادوستد ارتباطی به دوستی ندارد.



فصل هشتم | ضرب المثل‌ها

- ◀ برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند: کار را به خاطر یک شخص نابه‌هنگار تعطیل نمی‌کنند.
- ◀ برج زهرمار بودن: بسیار عبوس و خشمگین بودن
- ◀ بر خر مراد خود سوار شدن: به هدف خود نائل آمدن
- ◀ برو کشک ات را بساب: برو پی کار خودت
- ◀ بز گر از سرچشمه آب می‌خورد: آدم نالایق بیشتر از دیگران به خود می‌بالد.
- ◀ بلد نیستم، راحت جان است: به کسی گویند که برای فرار از انجام کاری بگوید بلد نیستم.
- ◀ به بوی کباب آمدم، دیدم خر داغ می‌کنند: دچار اشتباه بزرگی شدن
- ◀ به تنبل گفتند برو سایه، گفت سایه خودش می‌آید: تنبلی زیاد
- ◀ به جیب زدن: استفاده‌ی مالی بردن - پولی به دست آوردن
- ◀ به چاک زدن: فرار کردن
- ◀ به درد لای جرز خوردن: برای هیچ کاری مناسب نبودن
- ◀ به دریا برود، دریا خشک می‌شود: درباره‌ی افراد بی‌طالع و بی‌اقبال گویند.
- ◀ به رنج و سعی کسی نعمتی به چنگ آورد / دگر کس آید و بی‌سعی و رنج بردارد: بردن سود و منفعت از زحمت و تلاش دیگران
- ◀ به روباه گفتند شاهدت کیست، گفت دمم: به شخصی گویند که برای صحت گفته‌ی خود، کسی بدتر از خود را گواه خود سازد.
- ◀ به ریش کسی خندیدن: او را تحقیر و مسخره کردن
- ◀ به زخم کسی نمک پاشیدن: درد یا داغ کسی را تشدید کردن
- ◀ به شتر گفتند چرا گردنت کج است، گفت کجایم راست است: کسی که کارها و رفتار او برخلاف معمول باشد.
- ◀ به شتر مرغ گفتند پیر، گفت شترم؛ گفتند بار بیر، گفت مرغم: کسی که به بهانه‌های مختلف، حاضر به انجام دادن کاری نیست.